ادیب طوسی :

فهلویات ماماعصمت و کشفی بزبان آذری
اصطلاح راژی یاشهری

اولین بار که در کتاب روضات‌الجنان به کلمهٔ «راژی» بر خوردم چون درمورد شعری بود که بلهجهٔ آذری دراطراف تبریزازماماعصمت روایت شده و نیزمترادف با کلمهٔ «شهری» آورده شده بود ، برای من این اشکال پیش آمد که اگرمقصود از کلمهٔ «راژی»(که در بعضی نسخ نیز رازی ذکر شده) همین «رازی» منسوب به«ری» باشد چه باعث شده است که ماماعصمت‌اسپستی که درسه چهار فرسنگی تبریزمیزیسته وابدا بخارج سفر نکرده درمحل خود بزبان رازی شعربگوید وبازچه موجب شده که مردم آنحدود زبان راژی را **شهری** نامیده‌اند و چرا زبان اهل ری در میان آنها رواج داشته (؟) .

این اشکال دیرگاهی خیال مرا بخود مشغول داشته بود تا اخیرا که دوست ارجمندم آقای **منوچهرتفضلی** ازکمال کرم وبزرگواری سفینهٔ گرانبهای‌خود را در اختیاربنده گذاشتند ودرضمن مطالعهٔ آن یکبار دیگر باین کلمه بر خوردم واشکال تاحدی‌مرتفع گردید .

سفینهٔ آقای تفضلی که بخط نستعلیق خوش نوشته‌شده وتاریخ‌اتمام آن سال۱۱۲۵قمری است، دارای بیش ازدوهزار بیت شعر مشتمل بر غزل ودوبیتی ورباعی وحکایاتی از آثاربعد ازمغول تاعصرنویسندهٔ آن میباشد و بیش ازچهل بیت ازسه چهار لهجهٔ‌محلی درآن موجود است .

موضوعیکه درسفینهٔ مزبورارتباط‌به بحث فعلی ما دارد اشعاریست که از **مهان کشفی** نقل کرده ودرضمن‌آن گفته شده است که او را (یعنی کشفی را) **بزبان راژی** اشعار آبدار بسیار است وچون درحکایت مزبور چنانکه خواهیم دید تصریح شده که

مهان کشفی اهل نمین از نواحی اردبیل بوده واشعار خود را درآنجا سروده وبخارج از آذربایجان نرفته ، میتوان دریافت که کلمهٔ « راژی یا رازی » یا شهری بزبانی اطلاق میشده که درشهرهای آذربایجان معروف بوده واین چنین زبان بطور مسلم زبان مردم «ری» نمیتوانست باشد

آنچه بنظر این حقیر میرسداینستکه چون ازعهد ترکمانان قراقویونلو رفته‌رفته ترکی رواج یافته وزبان آذری متروك‌شده محاورهٔ اهالی شهرهای آذربایجان معمولا بترکی بوده ولی‌خواص زبان محلی خودرا نیز میشناختهو باآن در موارد مخصوص سخن میگفته‌اند، مطلبی که این‌نظریه را تائید میکند حکایتی است از شیخ‌الاسلام پیرحاج حسن که در همان‌کتاب روضات‌الجنان آمده باین تفصیل :

« شیخ‌الاسلام حاج حسن ازطبقهٔ صوفیهٔ اولیه ومهروتربیت شدهٔ **باباقفیه**اسپستی وخاندان او بود ، اومعاصرسلاطین**قراقویونلو** است، پسری داشت موسوم بشیخ ابوبکر اورا بفرمان میرزا **اسکندر** پسر **قرایوسف** بن **محمد ترکمان** درتبریز بدار آویختند وقتی‌که جسد اورا پدرش پیرحاج‌حسن درزاویهٔ خود که دردرب‌سردرود بوددید گفت .

اسکندر روم کشتی روت کشاد(۱)»

درحکایت فوق پیرحاج حسن وقتی جسد پسرخود را بردار دیده بزبان آذری براسکندر نفرین‌کرده وحتما این زبان درآنزمان معمول نبوده وهمگان معنی آنرا در نمی‌یافته‌اند وگرنه عاقلانه نبودکه پیر حاج حسن چنین سخن گوید وازقهر وسطوت **اسکندر** نیندیشد .

بنابراین بنظر اینجانب اطلاق «راژی» یا «رازی» درقرن هشتم بزبان آذری ازآنجهت بوده (که چون زبان ترکی برمردم تحمیل شده) درمواقعی مخصوص باین‌زبان راز دل میگفته‌اند وچون زبان ولایتی آنها بوده‌آنرا «شهری» نیزخوانده‌اند

وبعدها که زبان‌آذری ازمیان رفته‌نیزتا دیر زمانی‌اصطلاح «راژی»و«شهری» در مورد ترانهای محلی بکار میرفته چنانکه درخاتمهٔ رسالهٔ **انارجانی** که مخصوص به اصطلاح زنان و اعیان و اجلاف تبریز در قرن دهم است در فصل ششم درتعریف‌جوان چنین آمده (۲)

۱ــ معنی عبارت چنین است : اسکندربسرم راکشتی«خدا» بسرت‌کشاد

۲ــ رك ایران‌کوده جزوهٔ دهم ص۱۲

«راژی‌دان، شهری خوان،وا کردووا کردار،واراه ووارفتار باشان‌واشان‌میرفت»(۱) ونشان میدهد که «راژی‌دانی» و « شهری خوانی » در آنزمان یکنوع افتخار و امتیاز بشمار میرفته .

درهرحال اینك عین بیان روضات‌الجنان درمورد ماما عصمت و همچنین عبارات مربوط بکشفی را ازسفینهٔ آقای تفضلی دراینجا می‌آورم تا خوانندگان محترم خودنیز دراین بارهٔ قضاوت فرمایند :

الف - درنسخه‌ای ازروضات‌الجنان که متعلق بکتابخانهٔ مرحوم ثقةالاسلام بوده واکنون درتصرف دانشمند معظم آقای سلطان‌القرائی است در شرح حال **ماماعصمت** چنین آمده :

تاج‌النساء **ماماعصمت** ازخاندان **باباقیه احمد اسپستی** است واسپست دهی است **بین سردرود و اسکویه** زنی بود عارفه وبا وجدوحال درایام سلطنت ملوك **قراقویونلو** درتبریز زندگی میکرد، برزگری‌بود که بکار زراعت آن عارفه‌قیام میکرد وقتی مشغول تخم افکندن‌وبذر کاشتن بود **ماماعصمت** نیز حاضر وناظر بکار برزگر متعرض شده گفت که تخم را خوب نمی‌پاشی، برزگر گفت که توزنی وازامور زراعت بی‌خبر خوبست بحال خودباشی، ماما عصمت ازاین سخن او برآشفت وگفت **چکستانی مپسندم** (۲) گویندبرزگر همان لحظه آنجا افتاد وقالب از جان تهی کرد وقتی که‌جسد برزگررا گرفته بخاکش سپردند ، ماما عصمت برسم تعزیت بخانهٔ او رفته واین دوبیت راکه بزبان راژی است ومردم آنرا شهری می‌گویند خوانده :

۱ - **هنومستی هنومستی هنومست**

هنووش[۱] باده‌ای بو[۲] آبی[۳] از دست

من بمستی خطائی بامر[۴] ازدست

زوان تاوان[۵] دهان بیروان (بیزوان) وست[۶]

---

(۱)- معنی عبارت چنین‌است : راژی‌دان وشهری خوان‌باکرد وکردار وراه ورفتار به آشیان میرفت

۲ - آقای‌دکتر نوابی‌درشمارهٔ‌اول‌سال‌هفتم نشریه‌این‌عبارت‌را بنقل‌ازمزارات اینطور آورده «چکستانی مپسندیم» وچنین‌معنی کرده‌اند «ای‌بهشتی مرا نمیپسندی؟» واگر عبارت روضات الجنان صحیح باشد بایدآنرا چنین معنی کنیم «ای‌بهشتی مرامپسند؟»

hanu mastè hanu masté hanu mast
hnu vaš bâdai bu âbi az dast
man bemasti xatâi bâmer az dast
zovân tâvân dahâne bizovân vast

معنی : هنوز و هنوز مست است ، هنوزش باده ای بود از دست شد، از دست من بمستی خطائی سرزد وناوان زبان ، دهان بیزبانرا (اشاره بیرزگر) بست .

ب - درسفینهٔ آقای تفضلی ص۱۰۷ چنین آمده :

« مهان کشفی ازبزرگان واعیان‌زادگان باتمکین نمین‌بود ودرعشق شاهدپسری شوریده حال گشت و کارش بشیفتگی وملال کشید عاقبت باردبیل افتاد وبر خاکریز باروی شهر کلبه‌ای داشت‌شبی شیخ صدرالدین را براو گذار افتاد وتفقدی فرمود کشفی این دوبیت وصف‌حال گفت:

۲ - شوی[۷]خوش‌ار(از) شوان‌مدر(قدر؟) دیرا(دیرم[۸])
که صدر عارفان درصدر دیرا (دیرم)
ج[۹]خورناواج[۱۰](تاواج)دیمش[۱۱]خوش‌د[۱۲]ایشو[۱۳]
ازفروحان[۱۴] (فروجان)هزاران‌بدردیرا(دیرم)

شیخ صدرالدین را حال او خوش آمد وچون صفای درونش بدید براو رحمت آورد و مطمح نظر کیمیا اثرشیخ گردید تا ازقنطرهٔ عشق مجاز بحقیقت رسید وکشفی‌را کشف‌الغطائی دست داد تاآرامش خاطر یافت واو را بزبان راژی اشعار آبدار بسیار است واین ابیات برسبیل تیمن قلمی گردید - لیله سه‌شنبه پانزدهم رجب المرجب فی‌سنه ماه وعشرین بعدالف »

۳ - ح(ج)اویانم[۱۵]چو[۱۶]اونان(اویان)ونده[۱۷]ایمان
ج اویان یان ودیل[۱۸] آگنده ایمان

---

۲ - تلفظ ومعنی شعرچنین است :

šovi xaš az sovâne ⁸adr direm
Ke sadre ârefân dar sadr direm
je xortâvâje dimeš xaš de›išow
az forujân hezârân badr direm

معنی : ازشبان‌قدرشبی‌خوش دارم که‌صدرعارفان رادرصدر نشانده‌ام - ازتابش خورشید رویش خوش دراینشب هزاران‌بدر فروزان دارم

چواو تمایان (اویانمان) بسویه(ی) خویش خوانی
چرا دررنج گیتی منده[۱۹] ایمان

je uyânem co uyân vanda imân
je uyân yâno dël âganda imân
co uyân mân besuye xiš xânè
cerâ dar ranje giti manda imân

معنی: از خدا هستم و برای بخدا بنده ام ، ودل وجان از خدا آگنده‌ام ، چون خدا مرا بسوی‌خویش میخواند چرا در رنج گیتی مانده‌ام؟

٤ ـ یرم [۲۰] اج مان برانی بان (مان؟) بایجی[۲۱]
ورم یان رنجه دیرن (ی ؟) آن بایجی
بهر«ر» ه چون بآئین ویم ما
همم کفر «و» همم ایمان بایجی

yarem aj mân berânè mân be ijè
varem yân ranja dirè ân be ijè
behar rah con be â'ine veyem mà
hamem kofro bamem imân be ijè

معنی: اگرمرا ازخانمان براند ، خانمان هیچ است و اگر جان من رنجه دارد آن هیچ‌است ، درهرحال چون بآئین اویم مراهم کفر وهم ایمان هیچ است

٥ ـ هنه [۲۲] د گومش (ش) آواج الستم
هنه ج نعت احصی (؟) دیله مستم
همیدون کهنه عهدم نوی [۲۳] کشفی
نه پنداری مگر امروجه [۲٤] و ستم

hano de gusè âvaje alastem
hano je na'te ohsi dëla mastem
hamidun kohna ahdem nuyè kašfi
na pendâri magar emruja vastem

معنی: هنوزم آواز الست بگوش است، هنوزازنعت احصی(؟) دل‌مستم، همچنین‌عهد کهنه‌ام «ای کشفی» نواست تانپنداری که تازه بسته ام

۵ـ قسمت اول اشاره بآیهٔ قال الست بربکم قالوا بلی... وقسمت دوم برمن روشن نیست

۶- بغم کامی[۲۵] کشانی (کشانی) دور جهرم [۲۶]
که این آشفته گردانی بتهرم (بقهرم ؟)[۲۷]
ج پیری امرم (آیرم ؟)[۲۸] آلاوه کم کرد
همانا هیزم آلوده وهرم [۲۹]

beلam kâmi kašânè dowre jahrem
ke in âšofta gardânè beلahrem
je piri âyarem âlâva kam kard
hamânâ heyzome âluda vahrem

معنی : دور چرخ مرا بغم کامی میکشاند که چنین آشفته میگرداند ، از پیری آذر عشقم را اشتعال کم شد همانا هیزم برف آلودهام (سفیدی مورا ببرف تشبیه کرده)

۷ - سحرگاهم که عشق آلاوه گیری
چور (خور ؟) اج سوج درونم ناوه (تاوه) گیری
ج چشمان آوه[۳۰] ریجم[۳۱] نا (تا) شوای (شوآئی)
شفق اج آوه‌یم خوناوه گیری

sahar gâhem ke ešلا âlâva girè
xor aj suje darunem tâva girè
je çašmân âva rijem tâ sow âyè
šafaلا aj âvayem xunâva girè

معنی : سحرگاهان که آتش عشقم مشتعل میشود خورشید از سوزدرون من تابش میگیرد ، از چشم اشك میریزم تاشب آید وشفق از اشك خونین من رنك خون بگیرد

۸ - یراج پیری مهان بی‌رنك وبوئی
جدرد ناتوانی زرده روئی
اجین نعمت مرا (ترا؟) شکری بیایر [۳۲]
که این از خواهش اماره دوئی [۳۳]

yar aj piri mehân bi rango buyi
jedarde nâtavâni zardaruyi
ajin ne'mat torâ šokii bebâyer
ke in az xâheše ammâra du'yi

---

۷ ـ دراین شعر کشفی بدوبیتی مغربی توجه داشته (رك شمارهٔ گذشته)
۸ ـ در این شعر شاعر نام خودرا آورده

معنی : اگر ای مهان ! از پیری بی‌رنك بو هستی واز درد ناتوانی زرد روئی ترا برابن نعمت شکری واجبست که چنین (بعلت پیری) ازخواهش نفس‌اماره دورمانده‌ای

۹ - یراو گیری ۳۴ توای رو سایم ۳۵ اج سر
یقین زانم ۳۶ که لاوم ۳۷ گیری اوسر ۳۸
ورم اج بربرانی واکیانی شم
میان اهنامه داران خاکم اوسر

yar ow giri to iru sâymem aj sar
yaلin zânem ke lâvem giri owsar
varem aj bar berâni vâ kiyân šom
miyân ahnâma dârán xákem ow sar

معنی : اگر یك روز تو سایه ازسر من برگیری یقین میدانم که فریب افسار مرا خواهدگرفت ، اگر تومرا از در برانی بکه روآورم میان عاشقان خاك برسرم؟

تذکر - از اشعار فوق که بنام **مهان کشفی** در سفینهٔ آقای تفضلی آمده با توجه بمقدمهٔ آن وقرائن دیگر مطالب زیر استنباط میشود :

اول - این کشفی از اهل نمین اردبیل واز بزرك زادگان آنحدود بوده که دل‌در گروعشق مهوشی داده وکارش بشیدائی کشیده تاجائیکه ترك خانمان گفته و بشهر اردبیل آمده در کلبه‌ای محقر برکنار باروی شهر منزل گزیده ودر آنجا بملاقات شیخ صدرالدین

---

۹ - این دوبیتی را باااندك تغییری آقای مجتبی مینوی (در پانزده گفتار به نقل از کتاب مرصادالعباد نجم الدین رازی معروف بدایه) آورده‌اند وچون تاریخ تألیف آن کتاب در اواسط قرن هفتم است بنا بر این ازحیث زمان بر کشفی مقدم بوده و میتوان تصور کرد که این دو بیتی از کشفی نیست - دو بیتی مزبوردرآن کتاب چنین است : « گر نه‌واگیری ابروسام اوسر انند مویم که گیره‌لام اوسر ارم اج دربرانی‌ور بربوم میان‌اهنامه‌کاران جام اوسر» که آقای مینوی در معنی آن بعلت وجود اغلاط درمانده اند و بنظر اینجانب صورت صحیح آن باید چنین باشد : « گر نـه واگیری ایرو سام اوسر انند مویم که گیره لام اوسر ارم اج در برانی و بروبوم میان اهنامه کاران خام اوسر» و باید چنین معنی شود : اگر روزی سایه برسرم نگستری چندان بگریم که سیل برسرم گیرد اگرم از درخود به بروبوم برانی میان عاشقان‌خاك برسرم (این دوبیتی ازنسخهٔ چاپی حذف شده)

نامی که از عرفا بوده نائل آمده واز مجاز بحقیقت رسیده واز اشعارش نیز تاحدی کمال معنوی او پیداست

دوم - در تاریخ ۱۱۲۰ که کاتب سفینه در ذیل احوال کشفی قید کرده ازوی بطور گذشته یاد میکند و بنا براین زمان او قبل از قرن دوازدهم بوده وچون از طرفی میدانیم که «زبان» آذری در قرن نهم از آذربایجان بر افتاده بوده (۱) ناچار باید قبول کنیم که زمان این کشفی که به آذری شعر سروده از قرن نهم نیز بالاتر میرود

سوم - درشرح حال او اشاره بملاقات با شیخ صدرالدین نامی شده که از عرفای مشهور زمان خویش وساکن شهرستان اردبیل بوده وبامراجعهٔ بتاریخ تنها یك صدرالدین می بینم که بعداز تیمور در اردبیل بعرفان معروف است و آن شیخ صدرالدین موسی فرزند شیخ صفی الدین اردبیلی است که در ۷۰۴ تولد یافته ودر ۷۹۴ فوت کرده ودورهٔ ارشاداو از ۷۳۵ که سال رحلت شیخ صفی الدین است شروع میشود (۲) بنا بر این منظور کشفی اگرهمین شیخ صدرالدین باشد ملاقات کشفی با او مربوط بیکی از سالهای ۷۳۵ ـ ۷۹۴ بوده و زمان حیات اومنطبق با قرن هشتم است و از حیث زمان تقریباً باماما عصمت که کودکی جهانشاه ترکمان رادرك کرده (سلطنت جهانشاه از ۸۴۱ شروع میشود) معاصر بوده (۳)

چهارم ـ دوبیتی شمارهٔ ۵ وشمارهٔ ۹ باندك اختلافی در ضمن اشعار «آدم؟» در رسالهٔ آذری آمده (۴) ودر همان کتاب در صفحات ۵۶ و ۵۷ اشعاری بنام کشفی ذکر شده که ازحیث فکر ومضمون با اشعار مذکور در فوق اختلاف داردوروح عرفانی در آنها دیده میشود واگر آن اشعارهم ازهمین کشفی باشد بایدتصور کنیم که مربوط بدورهٔ قبل از ملاقات او باشیخ صدرالدین بوده وحاکی ازعشق مجازی او است وچیزیکه تاحدی این نظریه را تأئید میکند بعضی اصطلاحات وعبارات است که در هردو تکرار شده ونشان میدهد که گویندهٔ آنها یکی است . از قبیل عبارات «غم کام» و «آوه» و«وهر آلوده هیزم» وامثال اینها که دراشعار رسالهٔ آذری آمده و بترتیب در دو بیتی شماره «۶ و «۷» و«۶» نیز

---

۱ - رك رسالهٔ آذری چاپ سوم ص ۵۵

۲ ـ رك دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۹

۳ـ نسخه خطی روضات الجنان متعلق بحاج حسین آقا نخجوانی تألیف درویش حسین حافظ ازفضلای قرن دهم ص ۴۲۵ و۴۲۶

۴ـ رك رسالهٔ آذری چاپ سوم ص ۵۸

موجود است- با این فرض ممکن است آن اشعارراهم از«مهان کشفی» بدانیم مخصوصاً که عجالتاً غیرازاوشاعری «کشفی» تخلص که‌بلهجهٔ آذری شعرسروده باشدنمیشناسیم(؟) بنابراین بیفایده نخواهد بود که درپایان این مقاله بتوضیح و اصلاح اشعارمذکوردر رسالهٔ آذری بپردازم:

۱۰ -اشته چشمان۳۹ جمن دل برده«ای» ما (ته؟)

لو ازخون دیلم خورده «ای» ما (ته)

مگر خون بوهر آن شریکه ته خورد

که بان خون خورد نرخوکرده‌ای ما (ته)

ešte cašmân jeman del borda'i te

lowé az xune dêlem xarda'i te

magar xun bu haron širî ke te xard

bän xun xardaner xu kerdâ'i te

معنی: باچشمانت از من دل برده ای، بابت خون دلم خورده‌ای، مگر هر شیریکه توخوردی خون‌بود که بخون خوردن خو کرده‌ای؟

۱۱ - بدردریان۴۰ دهم بور۴۱ اوسرم ما

روانی مش که ذ(د) پا بر(پایر)۴۲ مرم‌ما

bedarder yân dahem bur ow sarem mà

ravâni meš ke de pâyer merem mà

معنی. برسرم بود که بدردت جان دهم، روان شو تا درپایت بمیرم

۲ - چو شیرینر لوان۴۳ اندیشه دیر«م»

همیشه یان شیرین پرورم ما

ce širiner lovân andiša direm

hamiša yâne širin parvarem má

معنی: چون‌لبان شیرین تو در اندیشهٔ من است همیشه جان شیرین می‌پرورم

۳ - من غم‌کام کشتن آخره دیرو (ذیر)

«که» این‌کژپشته واروغم خورم ما

mane ɣam kâm koštan âxera dir

ke in kaj pošta vâro ɣam xorem mà

معنی: کشتن من غم‌کام آخر دیراست که چنین کج پشته بار وغم خورم

٤ - همین(چنین؟) کین غم جمن یان آو یاج۴۴

عجب زانم که جین غم یان (یان) برم ما

cenin kin ḡam jeman yân âvyâjé

ajab zânem ke jin ḡam yân barem má

معنی : چنین که این غم جان مرا میگذارد عجب دارم که از این غم جان بدر برم

٥ - چو چشمم سو بشایر۴۵ «دید» دیمیر (یمر)

جیا٤٦ دیمی «ج» دوچشم آورم ما

ce cašmem su bešâyer did dimer

jeyâ dimi je do cašm âvarem má

معنی : چون نور چشمم میتواند روی ترا به بیند (ازغیرت خواهم که) روئی جدا ازدوچشم آورم

٦ - از بدیمی دیر٤٧ چون آو کنم (او کنم٤٨) چشم

اجم٤٩ بی چشم دیمی چون گرم ما

az bedimi diyar cun owkanem cašm

ajem bi cašm dimi cun garem má

معنی : من باروی دگرچگونه نگاه کنم وازاین روی بی‌چشم چگونه بگریم

٧ - یرازشمعی ویرپروانه گردام

اده (اوه٥٠؟) آیروشا٥١ بال وپرم ما

yar az šam'i vayar parvâna gardâm

ave áyer vešà bâlo parem má

معنی : اگرشمع واکرپروانه شوم ازاین آتش بال وپرم خواهد سوخت

٨ - شوان یرنزنی (یرنزنی) آوه آیرم آو

سحرگه وا٥٢ بری خاکسترم ما

šowân yar nezné âva âyerem âv

sahar gah vâ baré xâkestarem má

معنی . شبها اگراشك به‌آذرم آب نزند سحرگه باد خاکسترمرا خواهد برد

۹ ـ چرا کشفی جه چشمان آوه ریجی

که آوا نه نشان آیرم ما

cerâ kasfi je cašmân âva rijé

ke âv âna nešâne âyerem má

معنی : ازآن کشفی ازچشمان اشك می‌ریزد که اشکها نشان آذر من است (چون ازچوب‌تر درآتش آب میچکد)

۱۲ ـ دیس (پس) مشگین‌غزالان‌وس[۵۳] تك‌وپو

کاوه (گاده؟[۵٤]) مشگم‌گته[۵۵] کافورهرسو

de pas mošgin ǧazâlân vas takopu

gâda mošgen geta kâfur har su

معنی: ازپس مشکین غزالان بس تکابو کردم اطراف مشگم را کافور گرفت (یعنی موهایم سفید شد)

۲)ـ ولین آلاله این[۵٦] باغم خزان کرد

بشه[۵۷] آلاله وان رنگ«و» ولان بو

ve in âlâla،in bâǧem xazân kard

bešo âlâla،ân rango velân bu

معنی : باغ پرگل ولاله من خزان کرد ورنك لالگان وبوی گلان برفت

۳)ـ دلم چون وشکهه[۵۸] یا رب که وینم

سیاوانوشه‌اسپی[۵۹]نیك وشگو[٦۰](؟)

delem çun vešgohè yârab ke vinem

seyâ vânuša espi nik vošgu

معنی : دلم‌چون بشکهد «یارب» که می‌بینم‌بنفشه‌سیاه‌سفید شده‌وجای طراوت‌را خشکی گرفته است

٤)ـ ره‌مرك آمین[٦۱]راروشن‌آبه[٦۲]

هرم تاری که اسپی کردد(اج) مو

rahe marg âmiyan râ rowšan âbè

harem târi ke espi kard aj mu

معنی : برای راه آمدن مرك روشنی شد هرتاری که ازموی من سفید کرد

۵)- یره[۶۳] آهم‌برآور « دا » عجب نی

که وهر[۶۴] آلوده «هیزم» پردهه‌دو

yara âhem bar âvardâ ajab ni

ke vahr âluda heyzem por dahé du

معنی : اگر (پیری) آهم را برآورده عجب نیست زیرا هیزم برف‌آلوده زیاد دود میدهد

۶)- تنم خشک‌آیرم تیج آ‌به (ام) دای[۶۵]

زآیر خوش وشه خشک‌آبیه چو

tanem xošg âyarem tij âmadâya

ze âyer xoš vešé xošg âbiya çu

معنی : تنم خشك و آذرم تیزشده، چوب خشك شده درآتش بهترمیسوزد

۷)- دم ازگرمی مزن کشفی دپیری

خوره زردی[۶۶] نبی تاواج خورد (خور) سو

dam az garmi mazan kašfi de piri

xora zardi nebi tâvâje xor su

معنی : کشفی ! درپیری دم ازگرمی مزن که آفتاب غروب را تابش‌نور خورشید نیست

۱۱ -دلم‌چا (جا؟) یاسه[۶۷] وس سك(تنگ)آم‌دای

جه صبرم شیشه از (او؟) سنك آم دای

delem jâ yàsa vas tang âmadâya

je sabrem šišah ou sang âmadâya

معنی : دلم جای نومیدیست بسکه تنك آمده ـ شیشه صبرم برسنك‌آمده

۲)-پریزای[۶۸] دمست(مست) افسون اجین دل

که این دیوانه و دنگ [۶۹] آم‌دای

parizây maste afsuna ajin del

ke in divâna vo dang âmadâya

معنی : ازاین دل که چنین دیوانه ودنگ‌آمده پریزاد مست افسونست

۳) - تراوش [۷۰] گونه آن دل(ول؟) ، واچه پرورد

کاین میراو (سیراوو) خوش‌رنگ امدای

taráveše gûna on vel vâce parvard

ke in sirâvo xošrang âmadâya

معنی : انگل‌طراوت گونه‌اش را باچه‌پرورش‌داده که‌چنین‌سیراب‌و خوشرنگ‌آمده

۴) - کوانین[۷۱] دلبراج شوخان وشنگان

«و» این[۷۲] شوخ «و» واین‌شنگ آم‌دای

kovânin debar aj šuxân o šangàn

ve in šuxo ve in šang âmadâya

معنی : کدام یك ازدلبران شوخ وشنگ باین شوخی‌و شنگی آمده

۵) - از اج ننگان (نیکان؟) نه واج نامیان نه

عجب نی کاج منش ننگ آم دای

az aj nikân nevo aj nâmiyân ne

ajab ni kaj manaš nang âmadâya

معنی : من از نیکان ونامداران نیستم (بنابراین) عجب نیست که ازمنش ننگ آمده

۶) - دکشفی دل صفائی نی دریغا

که آن آئینه پر زنگ آم دای

de kašfi del safâyi ni dariγà

ke on âina por zang âmadâya

معنی : دردل کشفی صفائی نیست، ایدریغ که آن آئینه را زنگ گرفته

۱۲- هلا خورمنده جه‌مانك[۷۳] وجوئی

بیوفائی چه مایان‌کهنه خوئی (کینه جوئی ؟)

من نزانست که شهرانی امن[۷۴] وات[۷۵]

هرکه ناکس پرست رنج روئی

halâ xor manda cah mânak ve juyè

bi vafâyi je mâyân kina juyè

man nezânest ke šahrâni aman vât

har ke nâkas parastè ranj ruyè

معنی: آگاه باشید خورشید بچاه وماه بجوئی مانده وبیوفائی ازما کینه میجوید من نمیدانستم که مردم شهرهائی بمن گفتند که از ناکس پرستی رنج میروید

۱۵ـ هرصباحی جه مرغان های وهوی (أی؟)
زبان بذکرحق سبحانه گوی (ئی)
مبش بی یاد حق کشفی توصبحان
اگرچه حق پرستی آرزوی (أی)

har sabâhi je morlân hâyo huyè
zabân be zekre haq sobhâna guyè
mabaš bi yâde hâq kašfi to sobhân
agar ce hal parasti ârezuyè

معنی : هرصباحی مرغانرا هایهوئی است و زبانشان بذکر حق گویاست . ای کشفی ! بامدادان ازیاد حق غافل مباش اگر چه حق پرستی (برای تو) آرزوئی بیش نیست (یعنی توفیق پیدا نخواهی کرد)

۱ ـ hanuvas = هنوزش (رك مقالهای گذشته)
۲ ـ bu ـ مخفف «بور» = بود
۳ ـ âbi = بشد : این فعل درلهجهٔ رازی نیزمعمول است ودر اشعار کشفی بصورت âbé آمده ـ مضارع آن bi است وکشفی bé و be هردورا بکار برده
٤ ـ âmer = ماضی مطلق از âmeran = آمدن ـ (رك مقالهای گذشته)
٥ ـ zovântâvân = تاوان زبان ـ درلهجه‌های مختلف آذری مانند اغلب لهجه‌های شمالی مضاف وصفت برمضاف الیه وموصوف مقدم آورده میشده .
٦ ـ vast = بست
۷ ـ sow+i = شبی
۸ ـ direm = دارم ـ (رك مقالهای سابق)
۹ ـ je یا ce = ز «مخفف از» (رك مقالهای سابق)
۱۰ ـ tâvâj = تابش
۱۱ ـ dim = روی وصورت ـ این کلمه در اغلب لهجه‌های شمالی و جنوبی بکار میرود .
۱۲ ـ de = مخفف «در» = حرف اضافه ـ (رك مقالهای گذشته)

۱۳ - i = این «اشارهٔ نزدیک» (رك مقالهای گذشته)

۱۴ - foruj = فروز

۱۵ - uyân = خدا - (رك مقالهای سابق)

۱۶ - co = برای (رك مقالهای سابق)

۱۷ - vanda imân = بنده‌هستم

۱۸ - dil = دل - (رك‌مقالهای سابق)

۱۹ - manda = مانده

۲۰ - yar+m = گرم مخفف (اگرم) - (رك مقالهای سابق)

۲۱ - ijè = هیچست (رك‌مقالهای سابق)

۲۲ - hané = مخفف عنی = هنوز (رك مقالهای سابق)

۲۳ - nu = نو

۲۴ - em+ruj = امروز

۲۵ - ɣamkâmi = غم‌خوری

۲۶ - jahr = مبدل «چرخ» - مانند «بهر» مبدل «برخ» - درتبریزهنوز بچرخ نخ ریسی jahra میگویند وچرخ خرمن کوبی نیز kahra نامیده میشود

۲۷ - tahr = شاید مبدل «ترح» = تلخ بمعنی غم و مصیبت باشد - در شعر معالی نیز tahr آمده(۱)

معالی‌دل چو درمان دانه چونیش   اوا جور و جفا همخانه چو نیش

تهروان یارو اندوهان مصاحب   محنتان مان غمان کاشانه چو نیش

واگر چنانکه حدس زده‌شده «قهر» باشد معنی آن معلوم‌است

۲۸ - âyer = آذر - (رك‌مقالهای سابق)

۲۹ - vahr = برف: این کلمه بصورت vafr در پهلوی و همچنین لهجه‌های جنوبی موجود است، وچنانکه در مقالهای سابق‌متذکرشدیم «هر» در لهجه‌های شمالی با «فر» درلهجه‌های جنوبی مساوی است

۳۰ - âva = اشك - کشفی همه‌جا بجای «اشك» کلمهٔ «آوه»را بکار برده

۳۱ - rijem = ریزم - عموماً «ز» در لهجه آذری به«ج» یا «ج» بدل شده (رك مقالهای سابق)

(۱) - رسالهٔ آذری چاپ سوم ص ۵۸

۳۲ - bâyer = باید - (رك شماره ٤٥)

۳۳ -duyi = دوری - (رك مقاله مربوط باشمار شیخ صفی)

۳٤ - owgiri = برگیری - (رك مقالهای سابق)

۳۵ - sây = سایه

۳٦ -zânem = دانم - (رك مقالهای سابق)

۳۷ - lâv = فریب - (رك مقالهای سابق)

۳۸ -owsar = افسار

۳۹ -este + casmân = چشمان تو ، (رك مقالهای سابق)

٤۰ - yân = جان

٤۱ - bur = بود (رك مقالهای سابق)

٤۲ -pâ + yer + پایت (رك مقالهای سابق)

٤۳ - lovân = لبها - «شیرین‌لوان »یعنی لبهای شیرین‌ت (رك شمارهٔ ٥)

٤٤ - âviyâjé = (مرکب از «â» علامت استمرار و veyâj = گداز) = میگدارد (رك مقالهای سابق)

٤٥ - besâyer = بشاید (رك شماره ۳۲)

٤٦ - jeyâ = جدا - تبدیل « د » به « ی » در آذری معمول بوده (رك مقالهای سابق)

٤۷ -diyar = دگر - (رك مقالهای سابق)

٤۸ -owkanem + افکنم . (رك مقاله سابق)

٤۹ -ajem = مرکب از «اج» = «از» و «م» ضمیر اول شخص مفرد «اجم بی‌چشم دیمی » = از این صورت بی‌چشم»

۵۰ -ave = مرکب از «a» مخفف «از» و «ve» بجای «این » اشاره - (رك مقالهای سابق)

۵۱ - vesâ = بشود - در مورد دعا و تردید در مضارع و امر «الف اضافه شده»

۵۲ - vâ = مخفف « واد » = باد - (رك مقالهای سابق)

۵۳ - vas = بس

۵٤ - gâda = شاید این کلمه از « گرد » بمعنی پیرامون و اطراف گرفته شده باشد(؟)

۵۵ - geta = (سوم‌شخص‌مفرد ماضی اخباری ازفعل getan = گرفتن)= گرفته

۵٦ - in = علامت نسبت ودرفارسی‌دری نیز موجود است« سیمین - پشمین » ولی در فارسی‌دری‌درموردی«این» بکار میرود که‌مقصود بیان‌جنسیت باشداما در آذری‌مطلقاً برای نسبت درهرمورد in بکارمیرفته (رك‌مقالهای سابق)

۵۷ - bešo = مخفف «بشر » = «بشد» (رك مقالهٔ سابق)

۵۸ - vesgohè - «بشگه » مخفف « بشکوهد » = شکیبا شود

۵۹ - espi مخفف اسپید = سفید

٦۰ - vošgu = ممکن است‌این‌کلمه از vošg = خشك‌آمده‌باشد(؟)

٦۱ - âmiyan = آمدن

٦۲ - âbè = شد (رك شماره ۳)

٦۳ - yara — مرکب از «یر» و«a»مخفف«است»

٦٤ - vahr = وفر= برف

٦۵ - âmadâya = سوم شخص مفرد ماضی‌نقلی‌از فعل«آمین» (رك‌شماره٦۱)

٦٦ - xorazardi = آفتاب غروب

٦۷ - yâs = یاس ونومیدی

٦۸ - parizây = پریزاد - تبدیل «د » به «ی» در اشعار کشفی زیاد دیده میشود : آمین = آمدن - جیا= جدا-ویاج = گداز

٦۹ - dang = گیج وبیحواس- این‌کلمه در تبریز هنوز معمول است

۷۰ - tarâvêš = از تراویدن - در این‌جا مقصود از‌تراوش طراوت باشد و «ترابش» در فرهنك بمعنی ترشح آمده : خسروانی گوید: بخل همیشه‌چنان ترابد ازآن روی کاب چنان از سفال نوبترابد

۷۱ - kovân = کدام

۷۲ - vein = این‌ترکیب در اشعار کشفی همه‌جا «چنین» معنی میدهد

۷۳ - mânak = ماه

۷٤ - aman = بمن

۷۵ - vât = سوم شخص مفرد ماضی از فعل vâtan = گفتن - صیغه‌های مضارع آن از vâj می‌آید (رك‌ مقالهای سابق)

تبریز اسفند ماه ۱۳۳۵ - ادیب طوسی



